

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: نوئل بامن-۲۳ مارچ ۲۰۲۳
برگردان: وحید صمدی
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۰۹ می ۲۰۲۳

با قطعنامه های همبستگی با فلسطین به سوی جهنمی صهیونیستی نقدی به چپ المان (۳)

مؤخره:

حال و پس از خواندن مقاله رفیق نوئل، احتمالاً شما هم با ما توافق خواهید داشت که صراحت و جهتگیری انقلابی نوشته مایه خرسندی فراوان است. اما دلیل اصلی پرداختن به این مقاله مسلماً اظهار شگفتی و تحسین نویسنده نیست. خواننده هوشمند باید این را دریافته باشد که رویکرد نویسنده در این مقاله در نقد چپ به اصطلاح رادیکال المان در خصوص مسأله فلسطین حاوی نکات با اهمیتی است که بخش بزرگی از چپ جهانی و از جمله چپ دموکراسی دوست ایران را هم در بر می گیرد.

رفیق نوئل در نقد نظرات این چپ در رابطه با مسأله فلسطین، اسرائیل را نه یک کشور، و جامعه یهودیان اسرائیل را نه یک دولت-ملت، بلکه آن را پروژه ای اساساً امپریالیستی و دژ نظامی در غرب آسیا و شمال و شرق افریقا می داند که پس از جنگ جهانی اول و دوم برای حل معضل اروپا از یکسو و پیشبرد سیاست های امپریالیستی در منطقه از سوی دیگر ساخته و پرداخته شده است.

موضع نویسنده بر این اساس نه تنها در تقابل با پیمان ارتجاعی اسلو و "راه حل دو دولت" و فانتزی همزیستی فلسطینی و اسرائیلی قرار می گیرد بلکه اساساً چیزی به نام "حق موجودیت اسرائیل" را مردود می شمارد که دائم از سوی این بخش از چپ در همسوئی با متحدان ترانس آتلانتیکش غرغره می شود.

نوئل همزیستی مسالمت آمیز با شهرک نشینان و اشغالگران فلسطین، تحت عنوان اتحاد طبقاتی کارگران یهودی و فلسطینی را نیز که از سوی بخشی از چپ تجویز می شود، مورد حمله قرار می دهد و بدرستی تأکید می کند که چنین راهکاری واقعیت تاریخی استعمار فلسطین، اشغال سرزمین فلسطینیان و کوچ دادن آنها را نادیده گرفته و پیام آن به فلسطینیان، تحمل شهرک نشینان و اشغالگران و جست و جوی راه حلی برای همزیستی با پروژه امپریالیستی کشورهای غرب است. بدین ترتیب او به حق هیچ راه حلی به جز دفع این پروژه و دژ امپریالیستی از منطقه و بازگرداندن سرزمین فلسطینیان به آنان را بر نمی تابد.

نویسنده همچنین موضع درستی در مورد اعتراضات ماه های اخیر علیه نتانیاهو اتخاذ می کند. در تأیید نظر او باید گفت که در مرکز این "جنبش اعتراضی" که بخش بزرگی از چپ جهانی و نیروهای ضد استبداد، لیبرال و طرفدار

دموکراسی بدان امید بسته اند - و آن را به منزله مقاومت مدنی جامعه اسرائیل در برابر دیکتاتوری تحسین می کنند، بخشی مرفه از یهودیان دو یا چند ملیتی اسرائیل قرار دارند که هم اکنون محل اقامت دوشان را در کشورهای غربی یا حتی در چین و ارجنتاین مهیا کرده و آماده مهاجرت معکوس از اسرائیل به اقامتگاه جدیدشان هستند. آنها نیز همچون دوستان مرفه و سلبریتی های ایرانی شان حالا که خرشان از پل گذشته و حفظ اسرائیل سخت تر شده و مستلزم تداوم تندروریهای سیاسی و رژیم های توتالیتری همچون نتانیا هو است، به فسخ میثاق روی آورده اند. جنبش آن ها واکنشی است علیه شهرک نشینان فقیرتر که پایه اجتماعی نتانیا هو را تشکیل می دهند. این شهرک نشینان فقیر و کارگران صهیونیست هستند که باید خود را برای روزهای سخت اسرائیل آماده کنند. آن ها هستند که برای حفظ جایگاه برتر و محافظت از زمین ها و اموالی که غارت کرده اند ناچار به حمایت از رژیمی هرچند فاسد اما تندر و هستند تا بتوانند به کمک آن با فلسطینیان بجنگند.

در هر حال این شکاف اجتماعی در بین اشغالگران و سارقین نباید به توهم امکان وحدت اسرائیلی-فلسطینی و ایجاد جامعه ای متشکل از اسرائیلی ها و فلسطینیها دامن بزند. این شکاف تنها از آن جهت اهمیت دارد و می تواند مایه شعف باشد که با درگیر کردن جناح های مختلف اسرائیلی با هم، راه فروپاشی اسرائیل، آزادی فلسطین و احیاناً انکشاف مبارزه طبقاتی و کمونیستی در خاورمیانه را باز کند. از همینجا هم می توان به شأن نزول و زمینه تاریخی تالیف و انتشار مقاله رفیق "نول بامن" پی برد. با تثبیت دولت بشار اسد و تضعیف یا به پایان رسیدن نقش امریکا در خاورمیانه و کاهش حمایت آن از اسرائیل و با تقویت جایگاه منطقه ئی ایران و افزایش نفوذ چین و چرخش عربستان و با ظهور جهان چند قطبی باید منتظر ظهور رویکردهای مشابه متعددی در غرب هم باشیم. با وجود این فراهم شدن زمینه های مادی و عینی رویکرد جدید چیزی از اهمیت پیشگامی و شجاعت این رفیق در برملا کردن ماهیت این چپ "رادیکال" کم نمی کند.

علاوه بر آنچه گفته شد نویسنده مقاله، همصدائی بخشی از جریانات چپ به اصطلاح رادیکال المان با متحدان غربی را که عملیات تلافی جویانه فلسطینیان در میان اشغالگران و شهرک نشینان را جنایتکارانه مینامند و سازمان هائی چون حماس و جهاد اسلامی فلسطین را تروریست خطاب می کنند، در تضاد آشکار با ادعای آنان در "همبستگی بی قید و شرط" با مقاومت فلسطین ارزیابی می کند و آن را در جهت ایجاد تفرقه در صفوف مقاومت فلسطین معرفی می نماید. وی در این رابطه همبستگی و همکاری بین گروه های فلسطینی چپ از جمله "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" و "حماس" و "جهاد اسلامی فلسطین" را (که به ادعای نویسنده هم اکنون هم تا حدود زیادی در عرصه عملیاتی و سیاسی جریان دارد) شرط ضروری برای پیروزی آرمان فلسطین می داند و معتقد است که "جنبش همبستگی با مقاومت فلسطین" هم باید بر اساس اتحاد بین نیروهای واقعی در فلسطین سازمان داده شود و نه برای ایجاد تفرقه میان آنان. نویسنده می گوید: "یک سوژه انقلابی در فلسطین وجود دارد، و آن جنبش آزادیبخش ملی فلسطینی هاست که همه طبقات جامعه فلسطینی (به جز بورژوازی کمپرادور) را در برمی گیرد."

رفیق نول در این هم که اسرائیل را یک جامعه طبقاتی عادی نمی داند، محق است. در جامعه ای که در آن راسیسم و آپارتاید حاکم است برقراری اتحاد طبقاتی میان کارگر صهیونیست و کارگر فلسطینی توهمی بیش نیست، همچنان که در افریقای جنوبی دوران آپارتاید تلاش برای یافتن کارگر سفیدپوست برای ایجاد اتحاد طبقاتی با کارگر سیاه پوست احمقانه بود. کارگر اسرائیلی که خانه یک کارگر فلسطینی را خراب کرده و بر روی آن مسکن خود را بنا نموده، چگونه می تواند متحد کارگر فلسطینی باشد؟!

بی تردید نظر نویسنده در مخالفت با "راه حل دو دولت"، "پیمان اسلو" و "حق موجودیت اسرائیل" هم موضعی اصولی است. او همچنین برداشت واقع‌گرایانه‌ای از ظرفیتهای اتحاد طبقاتی در فلسطین دارد. و بدون شک همانطور که رفیق ما تأکید می‌کند، موضع MLPD و دیگر سازمانهای چپ مدنی در هم‌زمانی با صهیونیسم و متحدین امریکا و اسرائیل در تروریستی خطاب کردن نیروهای مقاومت فلسطین از جمله حماس و جهاد اسلامی فلسطین، یا فاشیستی و شبه فاشیستی نامیدن آن‌ها و همچنین جنایتکارانه نامیدن عملیات تلافی جویانه فلسطینیان در شهرهای اسرائیل، آب ریختن به آسیاب کشورها و سازمان‌های بین‌المللی وابسته به بورژوازی غرب و در جهت تضعیف مبارزه فلسطینیان علیه این دژ سرمایه‌داری غرب است. از این گذشته ارزیابی و انتقاد این رفیق از مشارکت اتحاد شوروی در واگذاری سرزمین فلسطین به اقلیتی از یهودیان مقیم و صهیونیستهای کوچ داده شده به منطقه را هم باید نقدی بجا از معامله و همزیستی آن اردوگاه با غرب و اجحاف و حتی جنایتی در حق مردم فلسطین تلقی نمود.

با وجود همه اینها نوشته رفیق نوئل حاوی موضعی نیز هست که نمی‌توان با آن‌ها موافق بود. علی‌رغم آنچه گفته شد نویسنده نکته‌ای را که از دید کمونیست‌ها چه در جریان مقاومت فلسطین و به نبرد فراخواندن کشیدن امریکا در منطقه و جهان و چه در نبرد اوکراین دارای اهمیت حیاتی است و مسأله را از یک مبارزه صرف برای رفع ستم ملی در فلسطین یا مبارزه علیه تجاوزی امپریالیستی متمایز می‌کند، نادیده می‌گیرد.

او می‌گوید: "مبارزه طبقاتی و مسأله ملی اغلب در تقابل با یک دیگر و یا مجزا از هم در نظر گرفته می‌شوند. اشتباه در اینجاست که مبارزه طبقاتی را در واقع به مثابه مبارزه‌ای اقتصادی و اجتماعی تصور کنیم و به آن کاهش دهیم. به عکس مسأله ملی (دقیقاً همچون ستم جنسی و نژادی، و مسأله جنگ و صلح و غیره) در حقیقت همانند مسأله استثمار بخشی از مبارزه طبقاتی است."

این حکم در مورد فلسطین ممکن است تماماً و یا با برخی ملاحظات درست باشد. اما در مورد مسأله ملی به طور کلی به هیچ وجه نمی‌توان چنین حکمی را صادر نمود. خلاف تصور نویسنده، اهمیت این مقاومت برای کمونیست‌ها در کنار دفاع از ملت ستمدیده فلسطین در نقش بلاواسطه‌ای است که شکستن دژ اسرائیل و کوتاه کردن دست غرب از منطقه در انکشاف مبارزه طبقاتی و کمونیستی و حرکت به سمت خاورمیانه‌ای سوسیالیستی دارد. هدف کمونیست‌ها به طور ابتداء به ساکن مبارزه برای رفع ستم ملی در فلسطین یا کردستان نیست. و آنچه که مبارزه در این دو سرزمین را نیز از هم متمایز می‌کند تنها تفاوت در شدت ستمهای وارده به آنها نیست، بلکه نقش و جایگاه آن دو در ژئوپلیتیک و صف بندی‌های جهانی و تأثیری است که هر یک از این دو نیرو می‌توانند بر انکشاف مبارزه طبقاتی در منطقه و یا انسداد آن داشته باشند. آنچه ما را در سالهای گذشته به مخالفت با پروژه کشورسازی از کردستان یا نقش رژاوا در سوریه واداشت، جهت‌گیری عملی و ایدئولوژیک آن به نفع سرمایه‌داری غرب و نقش مخربی بود که در انسداد و تخریب مبارزه طبقاتی در منطقه بازی می‌کرد. تمایز مقاومت در فلسطین در حال حاضر این است که پیشروی مقاومت فلسطین به تضعیف بورژوازی متجاوز غرب، ماشین جنگی آن، ایدئولوژی مسلط لیبرال دموکراسی و دیگر ابعاد آن می‌انجامد و به طور بلاواسطه امکاناتی را برای انکشاف مبارزه طبقاتی فراهم می‌نماید.

بدیهی است که کمونیست‌ها باید به توازن نیروها آگاه باشند و از تضادهای درون بورژوازی جهانی به نفع خود استفاده نمایند و با قرار دادن فانه در درون شکاف‌ها به در هم شکستن سرمایه‌داری کمک کنند، اما وظیفه بلاواسطه کمونیست‌ها تقویت احزاب بورژوائی نیست. همسوئی‌های تاکتیکی و بده‌بستان با احزاب بورژوائی در شرایط مشخص تنها در صورتی مجاز هستند که حاصل خود را در افزایش نیروی کمونیست‌ها و اخذ امتیازات طبقاتی نشان دهند.

تأکید صرف بر حق تعیین سرنوشت یا مؤلفه ستم ملی نمی تواند چگونگی ارزیابی ها و موضع گیری ها و چرایی همسوئی های سیاسی و نظامی کمونیست ها را توضیح دهد. همینطور که صرف مقابله کوتاه یا دراز مدت نیروهای سیاسی و کشورها با "امپریالیسم" نیز لزوماً نباید کمونیست ها را به پیوستن به آن ها ترغیب کند. این منافع طبقاتی کارگران در ابعاد تاریخی است که به همسوئی یا دوری های تاکتیکی آن ها با نیروهای ضد صهیونیست یا ضد امپریالیست معنا می دهد. کمونیستها مجاز نیستند که دفاع از مقاومت فلسطین را به پذیرش هژمونی حماس و توهم پراکنی نسبت به ماهیت طبقاتی آن پیوند بزنند. مبارزه علیه پایگاه های سرمایه داری غرب در منطقه خاورمیانه و تضعیف آن باید به طور بلاواسطه به تقویت کمونیسم و سازمان های طبقاتی آن ها بینجامد و نه به تقویت بورژوازی فلسطین با وعده آینده ای نامشخص به طبقه کارگر.

تاکید نویسنده بر "واقعتهای" جاری در مقاومت فلسطین و پذیرش عملی هژمونی حماس، کمونیست ها را عملاً به تسلیم به این "واقعیت" موجود فرا می خواند، بدون آن که توجه نماید که تا همین ۴۰ سال پیش، این چپ انقلابی و کمونیست ها بودند که در کنار سازمان های فتح و ساف وزنه ای قابل توجه را در مقاومت فلسطین تشکیل می دادند. برجسته کردن وزنه حماس در واقعیت موجود ناشی از نادیده گرفتن وقایعی است که طی ۴۰ سال گذشته به تضعیف کمونیسم منجر شده است. رفیق نوئل در برابر نقش سرمایه داری غرب در تقویت اسلامگرایی و جریانهای مثل حماس در منطقه برای حذف اتحاد شوروی و تضعیف و نابودی چپ انقلابی و کمونیسم و در نتیجه غلبه بر سازمانهای فلسطینی سکوت می کند. او حتی توجه نمی کند که همین حماس پس از آغاز جنگ داخلی در سوریه در صف ارتجاع شیوخ عرب و در کنار قطر و امارات و عربستان قرار گرفت و دفاتر خود را در سوریه تعطیل کرد. تنها پس از آشکار شدن ناکامی جانوران اسلامی در سوریه بود که حماس نیز موضع خود را به آرامی تغییر داد. کار کمونیست ها پذیرش یا تفسیر واقعیت موجود نیست، تغییر آن است. این موازنه می تواند و باید دوباره تغییر کند.

اشتباه دیگر رفیق نوئل این است که شرایط کنونی و جنبش مقاومت فلسطین را با دوران استعمار و جنبش های آزادیبخش ضداستعماری مقایسه می کند، و بورژوازی ملی و "غیرکمپرادور" را موتور استقلال و رهائی از استعمار تلقی می نماید. نکته دیگر این که علی رغم اشاره های نویسنده به نقش شهرک نشین ها و شهرک ها، تشابهاتی که بین فلسطین و مستعمرات پیشین کشورهای اروپائی به میان کشیده می شوند، فلسطین را نیز همچون مستعمرات پیشین جلوه گر می کنند. در حالی که اسرائیل بیشتر پایگاهی سیاسی نظامی در منطقه خاورمیانه است و فلسطین هم مستعمره ای شبیه مستعمرات قرن نوزده و بیست نیست. سرزمین های اشغالی فلسطین نه الجزایر تحت استعمار فرانسه است، نه هندوستان تحت استعمار انگلیس، نه منبع مواد خام یا طلا برای استعمارگران است، و نه از آن درآمدی برای غرب حاصل می شود.

اسرائیل در وهله اول یک پروژه کلان ژئوپلیتیکی- نظامی برای حل مسأله یهود در اروپا و ایجاد اهرمی مؤثر برای کنترل یک منطقه حیاتی در جهان و بعدها برای جلوگیری از ایجاد اتحادهای بورژوائی عربی- اسلامی خاورمیانه بوده است و البته طبیعی است که هدف کمونیست ها از دفع اسرائیل ایجاد و توسعه چنین بلوکی از بورژوازی در خاورمیانه نیست. دفع اسرائیل برای کمونیست ها به منزله ایجاد فرصتی برای تقویت مبارزه طبقاتی و سوسیالیستی در منطقه است. در این ارتباط البته وجود همسوئی هایی با جریانهای بورژوائی و اسلامگرا در منطقه در عرصه تاکتیک و عملیات متصور است، همچنان که می توانست در سوریه و با دولت بشار اسد و یا در اوکراین فعلی قابل تصور باشد. اما همانطور که اشاره شد هدف از این همسوئی ها در مقاومت مقابل نیروهای تجاوزگر متحدین غربی باید تقویت جنبش سوسیالیستی و باز کردن چشم انداز یک خاورمیانه سوسیالیستی و اخذ امتیازات طبقاتی باشد و نه آزادی فلسطین

تحت هژمونی جریانات بورژوائی. آن هم جریاناتی که در ضدیت با کمونیسم اگر هارتر از رقبای غربیشان نباشند، بهتر از آن‌ها هم نیستند.

این که حماس به ادعای نویسنده مقاله، امروز دیگر نیروهای غیرمذهبی را هم تحمل می‌کند، چیزی از ماهیت ارتجاعی و ضد کمونیستی آن کم نمی‌کند. کمونیستها نمیتوانند این توهم را در میان کارگران فلسطینی دامن بزنند که حماس به نوعی نماینده منافع آنها هم هست. نیروهای بورژوائی چه در شکل سکولار و چه در فرم مذهبی شان بارها به آوارگان و زحمتکشان فلسطین و آرمان فلسطین خیانت کرده و باز هم در زد و بند با دولت های ارتجاعی منطقه خیانت خواهند کرد. معرفی مسأله فلسطین صرفاً در چارچوب درگیری بین فلسطینیان و اشغالگران استعمارگر و صهیونیستها و غفلت از ماهیت بورژوائی کل این نزاع و چشم بستن بر تعامل و رابطه کشورهای منطقه با نیروهای فلسطینی درگیر، صفوف طبقه کارگر و زحمتکشان فلسطین را باز هم در چنگال رقابت های جناح های مختلف بورژوازی در فلسطین و منطقه و در آتش درگیریهای ژئوپلیتیکی آنها شقه شقه می‌کند. کمونیست ها باید با برنامه و نیرو و چشم انداز خودشان در مقاومت فلسطین شرکت کنند. آن ها باید مقاومت فلسطین را به هدف خاورمیانه ای سوسیالیستی پیوند بزنند و زحمتکشان منطقه را حول این پرچم جمع کنند. این نه تنها قابل تصور است بلکه تحولات کنونی در جهان آن را میسر هم کرده است.

به رویکرد رفیق نوئل و تاکید او بر وحدت درون خلقی ملت فلسطین آن هم تحت هژمونی حماس و به بهانه "واقعیت موجود" از زاویه ای دیگر هم می‌توان نگریست. اتخاذ چنین رویکردی توسط کمونیستها نه تنها به انحرافات جبران ناپذیری در اتخاذ ستراتیژی و تاکتیک می‌انجامد بلکه نشان دهنده معضل تئوریک می‌هست که جنبش کمونیستی را در یک قرن گذشته به خود مشغول کرده است. و آن هم درکی است خرده بورژوائی از توسعه سرمایه داری در جهان که تضاد خلق و امپریالیسم و وحدت درون خلقی را جایگزین تضاد کار و سرمایه و مبارزه طبقاتی می‌کند. ما در ایران چنین انحرافات را در مواضع حزب توده با ضربات مرگباری که بر مبارزه طبقاتی وارد آورد تجربه کرده ایم. مطابق این رویکرد، مبارزه با سرمایه داری حداکثر تکمیل کننده مبارزه با امپریالیسم و فرعی بر آن است. و پرولتاریا و متحدینش در راه مبارزه با امپریالیسم "مسلمان" یا احتمالاً بالاخره روزی با سرمایه داری هم درگیر خواهند شد. همین رویکرد بود که در نزاع اخیر در اوکراین چپها و برخی از احزاب کمونیست اروپائی را نیز در سردرگمی یافتن امپریالیستها دچار تذبذب نمود و عملاً آن ها را در اردوی ناتو قرار داد. در حالی که به عکس از نقطه نظر مارکسیستی، پرولتاریا فقط در مسیر مبارزه طبقاتی برای انقلاب اجتماعی و در راه در هم شکستن بورژوازی و دولتش است که به ناگزیر با امپریالیسم و سیاست های آن مواجه و درگیر خواهد شد. نقطه عزیمت کمونیسم اساساً انکشاف تاریخی مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نه این که از مبارزه ضد امپریالیستی آغاز کند.

رفیق ما که بدرستی بر ناممکن بودن و مسخره بودن اتحاد طبقاتی میان فلسطینیان و اسرائیلی ها و بر اهمیت آزادی فلسطین برای طبقه کارگر فلسطین تأکید می‌کند، توجه ندارد که دهه هاست که آزادی فلسطین نتوانسته در اتحاد با بورژوازی - حتی در شرایطی هم که چپ انقلابی در آن وزنه ای قابل توجه بود- حاصل شود. جناح های مختلف بورژوازی فلسطین بارها به خاطر منافع خودشان و تحت فشار یا زد و بند کشورهای منطقه، بر سر آرمان فلسطین معامله کرده اند. چرا باید تصور کرد که تعهد حماس و جهاد اسلامی به آرمان فلسطین الزاماً بیشتر از ساف و فتح است! امروز وابستگی یا تعلقات جریانات اسلامگرای فلسطینی به کشورهای ذینفع منطقه و تنظیم روابطشان بر اساس منافع آن کشورها بر کسی پوشیده نیست. آنها در شرایطی که جریاناتی مثل جبهه خلق برای آزادی فلسطین که روزگاری می‌توانستند وزنه ای در مقابل سازش های جریانات ملیگرای فلسطینی باشند دیگر آن کارائی سابق را هم

ندارند. از طرف دیگر دوران همان اتحادهای عقیم دولت های عرب بر سر آرمان فلسطین هم نه تنها به سر آمده بلکه جریانات فلسطینی درگیر در مقاومت فلسطین بیش از پیش به نمایندگان جنگهای نیابتی بین دولتهای منطقه تبدیل شده اند و همچنان که در روزهای اخیر مشاهده می کنیم با تغییر سیاست دولت های قوی منطقه بسادگی تغییر جهت می دهند. رویکرد رفیق در امتداد منطقی خویش به این نتیجه می رسد که "افرادی که در غرب از فلسطینی ها حمایت می کنند باید به این امر آگاه باشند که ممکن است چنین دولتی" [یعنی دولتی اسلامی] "اولین نتیجه بعد از آزادی فلسطین از استعمار صهیونیستی باشد و این به فلسطینی ها بستگی دارد." و سرانجام این که "یک چنین دولت اسلامی آزاد شده ملی هم، در هر حال گامی به پیش خواهد بود." این البته ممکن است در عرصه فرضیات حقیقتاً قابل تصور باشد. چنان دولتی لااقل یک دولت خواهد بود و نه یک سرزمین اشغال شده. اما صرف نظر از موضوع امکان یا عدم امکان تحقق چنین سناریویی، مسأله اساسی این است که حتی در چنان دولتی نه تنها هیچ تضمینی برای انکشاف مبارزه طبقاتی و باز شدن چشم انداز رهائی زحمتکشان فلسطینی فراهم نخواهد بود، بلکه چه بسا همان دولت خود ضامن مستحکم تری برای تثبیت نظم ستمگرانه طبقاتی نیز باشد. تجربه تمامی دولتهای مستقل شده در جهان پسا جنگ سردی اتفاقاً همین را نشان می دهد.

نوئل در برخورد به مسأله فلسطین بروشنی از چهارچوبهای چپ فراتر می رود. اما در جست و جوی راهی برای برون رفت از وضعیت کنونی در چهارچوب مسأله ملی باقی می ماند و امکان رهائی کارگران و زحمتکشان را در خود فلسطین جست و جو می کند و در این چهارچوب است که او حتی پذیرش هژمونی حماس را نیز آلت رناتیوی قابل قبول به حساب می آورد. واقعیات جهان امروز و منطقه خاورمیانه اما نشان می دهند که مبارزه برای رهائی توده زحمتکشان در چهارچوبهای ملی، به ویژه در حوزه های کوچکتر سیاسی، امری است ناشدنی. باقی ماندن در آن چهارچوب است که وی را به پذیرش اتحاد با بورژوازی فلسطین سوق می دهد. آنچه برای فلسطین امروز لازم و حیاتی است، نه باقی ماندن در این چهارچوب ملی، بلکه گره زدن مبارزه با اشغالگری و ستمگری نژادی و قومی صهیونیستی با مبارزه ای فراتر از مبارزه ملی و قرار دادن آن بر متن یک اتحاد سیاسی فراتر از فلسطین است. حقیقتاً چرا نباید رهائی طبقه کارگر در فلسطین را با رهائی طبقه کارگر در اردن و سوریه و عراق و الجزایر و مراکش گره زد؟ حقیقتاً آیا تصور رهائی طبقه کارگر و توده زحمتکشان در فلسطین بدون به وقوع پیوستن تغییرات بنیادی در سایر نقاط خاورمیانه امکان پذیر خواهد بود؟ پاسخ به این سؤال منفی است. نمی توان در دریائی از ارتجاع جزیره کوچکی از رهائی را ساخت. سرنوشت آن جزیره کوچک را می توان و باید به آن دریای بزرگتر گره زد. راه حل مسأله فلسطین نه تشکیل یک دولت خیالی ملی، بلکه گام برداشتن در جهت یک خاورمیانه سوسیالیستی است. این راهی است که باید پیمود. این هدفی است که باید برای آن دست به تشکیل اتحادهای منطقه ای بین زحمتکشان منطقه زد. تحولات کنونی در جهان زمینه های عینی اندیشیدن به این هدف و عملی کردن آن را فراهم کرده است.

نوشته رفیق نوئل گام مؤثری در باز کردن این مباحثه است. جهتگیری رادیکال و اصولی رفقای سازمان کمونیستی المان نسبت به نبرد اوکراین نشان می دهد که این مباحثه نیز می تواند به تقویت صف کمونیستی، نه تنها در المان، بلکه در سطح جهانی نیز منجر شود.

<https://kommunistische-organisation.de/allgemein/mit-palaestina-solidarischen-vorsaetzen-in-die-zionistische-hoelle-eine-kritik-an-den-grundlinien-der-mlpd-zum-palaestinensischen-befreiungskampf/>

i Ein Artikel über das Massaker von Jenin im Januar diesen Jahres und die darauf folgende palästinensische Vergeltungsaktion in Ostjerusalem stand etwa unter der Überschrift: „Eskalation in Israel“, <https://www.unsere-zeit.de/eskalation-in-israel-4776566/>.

ii Immerhin gehört *Marx21* weiterhin zu den wenigen linken Kräften in der BRD, die die *Hamas* als Teil des palästinensischen Widerstands begreifen, und nicht als „faschistisch“ oder „reaktionär“. Allerdings scheint auch hier das schädliche und relativierende Narrativ, wonach die *Hamas* eine Art Nutznießerin der israelischen Unterdrückungspolitik sei, Einzug erhalten zu haben: <https://www.marx21.de/eine-kurze-geschichte-der-hamas/> Dieser Artikel endet mit dem Satz: „Nichts könnte ihre schwindende Popularität besser aufpolieren als der aggressive Kurs der israelischen Politik.“

iii Der Text *Die Nationale Frage in Palästina und Israel* vom KA erschien im Mai 2021: <https://komaufbau.org/die-nationale-frage-in-palaestina-und-israel/>; die *Grundlinien der Positionierung zum palästinensischen Befreiungskampf* der MLPD wurden im November 2022 veröffentlicht: <https://www.rf-news.de/rote-fahne/2022/nr23/mlpd-grundlinien-der-positionierung-zum-palaestinensischen-befreiungskampf>.

iv <https://youtu.be/xHKJmowzjko?t=5589>.

v <https://kommunistische-organisation.de/internationalismus/73-jahre-vertreibung-sind-kein-grund-zum-feiern-freiheit-fuer-palaestina/>, <https://kommunistische-organisation.de/allgemein/74-jahre-widerstand-gegen-die-andauernde-nakba/> und <https://kommunistische-organisation.de/allgemein/intifada-bis-zum-sieg/>.

vi In Bezug auf den KA gilt, dass alle Zitate von ihm, die in den Fußnoten aufgeführt werden, wenn nicht anders angegeben, aus dem Text *Die Nationale Frage in Palästina und Israel* stammen.

vii Der KA umschiffte eine klare Aussage zu dieser Frage.

viii Den Prozess, wie sich die Position der sog. Zwei-Staaten-Lösung innerhalb der PLO und der *Fatah* durchsetzen konnte, gilt es noch aufzuarbeiten. Auch wenn man davon ausgeht, dass die PLO-Führung (anfangs) ein taktisches Verhältnis zur Errichtung eines palästinensischen Teilstaates in der Westbank und im Gaza-Streifen einnahm, um von dort aus den Kampf um die Befreiung ganz Palästinas fortzusetzen, und auch wenn man anerkennt, dass Arafat in seinen letzten Jahren eingesehen hat, wie fatal sein Pakt mit Tel Aviv war, muss die Errichtung des Marionettenregimes von Ramallah unterm Strich als Verrat betrachtet werden, der im Interessen einer palästinensischen Kompradorenbourgeoisie lag.

ix Der KA hält sich bei der Bewertung übrigens betont zurück.

x Der KA erkennt stattdessen eine „*Entwicklung klassenkämpferischer Proteste in Israel und die Schwächung der zionistischen Regierungen*“. Wie er darauf kommt, erfährt man leider nicht.

xi Das gilt auch für den KA: Bei ihm werden der „*reaktionäre Zionismus*“ und der „*islamische Fundamentalismus*“ als zwei gleichsam negative ideologische „*Einflüsse*“ bezeichnet, die von den Kommunisten zurückgedrängt werden müssten.

xii Auch ein ehem. KO-Mitglied hat in einem früheren Diskussionsbeitrag von der Notwendigkeit „*gemeinsamer Aktionen*“ der israelischen und der palästinensischen Arbeiterklasse fabuliert, wobei er sie sogar als eine einzige Klasse bezeichnete: <https://kommunistische-organisation.de/diskussion/eine-marxistische-kritik-der-postmodernen-identitaetslinken-und-des-identitaetspolitischen-antirassismus/>.

Der KA indes formuliert diese falsche strategische Ausrichtung besonders prägnant aus: „*Eine fortschrittliche Lösung der nationalen Frage in Palästina und Israel kann letztlich nur durch die Verbrüderung und einen gemeinsamen Kampf der israelischen und palästinensischen, der jüdischen und arabischen Arbeiter:innenklasse herbeigeführt werden. Diese Verbrüderung ist die Voraussetzung für die dauerhafte Lösung der nationalen und sozialen Frage in Palästina und Israel.*“ Auf eine solche „*Verbrüderung*“ zu warten, bedeutet aber in Wahrheit, die Befreiung Palästinas auf den Sankt Nimmerleinstag zu verschieben, und ist der sicherste Weg, die Palästinenser in die totale Niederlage zu führen!

xiii Beim KA klingt das so: „*Erstens und auf der allgemeinen Ebene bedeutet die Unterdrückung von Nationen aus der Sicht der Arbeiter:innenklasse ein politisches Hindernis für den eigenen Kampf, weil durch sie „nationale“ Fragen in den Vordergrund gerückt werden. Hierdurch wird der **Eindruck einer Interessengemeinschaft zwischen der Bourgeoisie und dem Proletariat einer Nation** erweckt. Es besteht die Gefahr, dass die Aufmerksamkeit der Arbeiter:innen und anderer unterdrückter Schichten damit von den Klassenunterschieden abgelenkt und der internationale Zusammenschluss der Arbeiter:innen im Kampf gegen die Bourgeoisie erschwert wird.*“ (Hervorhebung N.B.) Wenn sich dieser Satz (auch) auf die Arbeiterklasse der unterdrückten Nation bezieht (was in dem Text nicht ganz eindeutig ist), dann ist er ein Ausdruck der totalen Negierung wesentlicher Erkenntnisse von Marx, Engels und Lenin, von der *Komintern* und der späteren internationalen kommunistischen Bewegung ganz zu schweigen.

xiv Beim KA findet sich eine ziemlich identische Aussage: „*Wir dürfen dabei jedoch nicht in die **Falle** tappen, die nationale Frage in Palästina und Israel selbst nur unter dem Gesichtspunkt des nationalen Konfliktes zu sehen und die Klassenfrage dabei zu*

vernachlässigen. Auch wenn der Zionismus heute aufgrund der konkreten Machtverhältnisse weiterhin das wichtigste Unterdrückungsinstrument der Arbeiter:innen in Palästina darstellt, dürfen wir die Gefahren nicht unterschätzen, die von Teilen der palästinensischen Bourgeoisie sowie von den aufstrebenden kapitalistischen Staaten der Region wie Saudi-Arabien, den Vereinigten Arabischen Emiraten, Katar, Iran oder der Türkei ausgehen. (...) Den Zionismus abzulehnen, darf uns nicht dazu führen, anderen imperialistischen Fraktionen und den von ihnen geführten reaktionären Kräften wie der Hamas oder der Fatah auf den Leim zu gehen. Deshalb müssen wir auf das Schärfste auch gegen islamisch-fundamentalistische, antisemitische und faschistische Positionen kämpfen“.

(Hervorhebung N.B.) Wieso der KA hier auch die *Fatah* nennt, bleibt sein Geheimnis. Möglicherweise handelt es sich um eine Kritik am sozialistischen Lager, dass in erster Linie auf die *Fatah* als führende Kraft der palästinensischen Befreiungsbewegung gesetzt hat; vielleicht sind auch die *Al-Aqsa-Märtyrerbrigaden* gemeint. Möglicherweise ist dem KA aber auch nicht bewusst, dass die *Fatah*-Führung längst das Lager des palästinensischen Widerstands verlassen hat.

xv Der KA hat in einem – nebenbei bemerkt sehr oberflächlichen, undifferenzierten und mit eurozentrischen bis antideutschen Klischees vollgepackten – Text dargelegt, dass er den „islamischen Fundamentalismus“ an sich, unter völliger Ignoranz der Diversität seiner zahlreichen und teilweise in krassem Widerspruch zueinander stehenden Strömungen und Vertreter, als Form des Faschismus versteht: <https://komaufbau.org/islamischer-fundamentalismus-und-imperialismus-teil-1/>. Diesem Muster scheint auch die MLPD zu folgen, wenn sie die *Hamas*, den *Jihad* und den Iran, und natürlich auch die *Hisbollah* (<https://www.rf-news.de/2020/kw32/libanon-wir-koennen-es-nicht-mehr-ertragen-das-ganze-system-muss-weg>), quasi bei jeder Erwähnung als „faschistisch“ bzw. „faschistoid“ kennzeichnet.

xvi <https://www.rf-news.de/2023/kw04/massaker-in-jenin-militaerschlage-gegen-gaza-attaque-gegen-juden> und <https://www.rf-news.de/2023/kw05/staatsterror-und-wachsende-massenproteste-zehntausender-gegen-netanjahu-regierung>.

xvii <http://pflp-lb.org/news.php?go=fullnews&newsid=15633>

xviii <https://t.me/pflpgaza1/9984>

xix Natürlich kann man auch solidarische Kritik an Formen des Widerstands üben, wenn man etwa der Meinung ist, dass Siedler „Zivilisten“ seien, die unter keinen Umständen Ziel militärischer Gewalt werden dürften. Doch müssen wir uns auch mit den Argumenten der Genossen von vor Ort auseinandersetzen. So muss man sich die Frage stellen, ob

(erwachsene) Siedler in einer Siedlerkolonie grundsätzlich überhaupt als „Zivilisten“ gelten können, da sie objektiv Teil der Besatzung und der ethnischen Säuberung sind.

xx So habe ich auch mit Blick auf [Afghanistan](#) argumentiert: <https://kommunistische-organisation.de/diskussion/thesen-zu-afghanistan/>.

xxi Das gilt übrigens auch für die Rolle des Iran: Teheran und seine Alliierten in der Region haben nach der Konterrevolution 1989-91 die Rolle des sozialistischen Lagers als wichtigstem Verbündeten der Palästinenser eingenommen. Ohne die Waffen und das Geld von dort wäre der militärische Widerstand, vor allem in Gaza, längst am Ende. Natürlich muss die Rolle des ohne Frage bürgerlichen Regimes in Teheran und die Abhängigkeiten des palästinensischen Widerstands von ihm kritisch gesehen werden. Trotzdem nimmt der Iran derzeit die – unterm Strich positive – Rolle eines unverzichtbaren Verbündeten der palästinensischen Befreiungsbewegung ein. Darüber hinaus ist hier nicht der Ort, um auf die plumpe Charakterisierung der Islamischen Republik als „faschistisch“ einzugehen.

xxii U. a. über diese Frage haben wir auch im letzten Drittel unseres letzten Podcasts zu Palästina diskutiert: <https://youtu.be/1R4XRMJX-IU?t=3580>.

xxiii Beim KA zeigt sich ein ähnlicher Drang, wenn er in einer sehr kurzen Stellungnahme von 2017 gleich zwei mal die Parole „*Gemeinsam gegen Imperialismus, Antisemitismus und religiösen Fundamentalismus!*“ respektive „*Reaktion*“ aus gibt: <https://komaufbau.org/freiheit-fur-palastina/>.

xxiv Bei dieser Kampagne gegen die MLPD 2017 spielte nicht zuletzt *RT Deutsch* eine sehr unrühmliche Rolle (<https://www.jungewelt.de/artikel/317479.wahlkaempfer-des-tages-pflp.html>). Die entsprechenden Artikel sind dort mittlerweile nicht mehr auffindbar.

xxv Das gilt auch für den KA, dessen Text weitgehend eine Entstehungsgeschichte des Zionismus und der Verbrechen Israels ist. Dabei schafft er es allerdings nicht, aus dem Charakter des Zionismus als kolonialem Siedlerprojekt richtige Schlüsse in Bezug auf die Siedlerbevölkerung zu ziehen, die für den KA eine von „*zwei Nationen*“ ist, die Palästina „*beherbergt*“. Die Darstellung der Geschichte des palästinensischen Widerstands beschränkt sich auf eine Kritik an der von Feudalherren und Kompradoren geprägten Führung der Bewegung in der Zeit des britischen Mandats, einen ziemlich unreflektierten und unkritischen Abriss der Politik der KP Palästinas zwischen 1924 und 1948 und schließlich auf eine Auflistung von Schlagworten und lückenhaften Daten (*Fatah*-Gründung 1959, *PFLP*-Gründung 1967, Erste Intifada 1987, Spaltung *Hamas–Fatah*/Westbank-Gaza 2007) statt einer echten Darstellung der Genese des Widerstands nach der Nakba, die aber notwendig wäre, um überhaupt etwas über die heutigen Widerstandsakteure sagen zu können.